

تفر مردم گشته احدی نزدیک وی نمی آمد دوستانش همگی او را ترك گفته و اگر هم گاهی عبوراً نظرشان بوی میافتاد سرزنش دشمنانه اش داده می گفتند محققاً تقصیرات عمده نموده و اعمال بد بقدری از تو سر زده است که مستوجب اینگونه عقاب شده و این همه رنج و عذاب می بینی. ایوب شکر نموده و هیچ پیسته جز صبر و شکیبائی در پیش نگرفت تا وقتیکه از امتحان خوب بیرون آمده یعنی شیطان خود را در مقابل وی عاجز دید. آنوقت مجدداً اولاد و کسانش بوی مسترد گشته و دارائی مندتر از آن شد که در سابق بود.

ایوب در انشآت ضرب المثل واقع شده صبر ایوبی و دوستان وی معروف و مصایب وارده باو را همه کس دانسته و بمناسبت موقع ذکر می نمایند. پرده ایوب و نقش مجالس زندگانی وی را با انواع واقسام مختلفه کشیده و در موزه ها ضبط نموده از جمله پرده ها یکی این است که کمال اهمیت را داشته زن ایوب نانی بروی پارو گذارده و از دور آن نان را بوی داده و در ضمن بینی خود را با دست دیگر گرفته و رو از شوهر خود برگردانده است. در پرده دیگر دوستان وی دیده میشوند که او را هدف طعنه های خود قرار داده و انگشت نما کرده در اغلب این نقاشیها ایوب بروی تخته یهن و زبیل نشسته و مشغول خاراندن بدن بوده شدت گرفتار محن و بلا یای خویشتن است.

یکی از نویسندگان معروف فرانسه می نویسد بالاترین مصیبت و دلخراش ترین بلائی که بر سر ایوب وارد آمد و شیطان مخصوصاً آن را فراموش نکرده در نظر گرفته بود این بود که پس از هلاکت فرزندان و از دست دادن تمام اموال و دارائی و ابتلای بآن همه خارش

های جلدی و امراض جانگداز زرش بزیر آوار نرفته و برای او باقی مانده بود!

(۷۹) چاپلوسی و تملق

یکی از شعرای فرانسوی میگوید منحوس ترین هدیه که موکلین جهنم ممکن است برای سلاطین روی زمین ازسان دارند وجود هتملقین است که هیچگاهی اطراف پادشاهان از آنان خالی نیست.

یکی دیگر از نویسندگان فرانسه میگوید درجه تملق را بحدی بالا برده و بیمزه میکنند که اگر سایرین که داخل در حوزة ایشان نیستند بشنوند از شدت خنکی خندیده و تعجبها کرده لوی چهاردهم از یکنفر از درباریان میپرسد چه ساعتی است میگوید هر ساعتی که میل مبارک باشد و پادشاه مزبور که در هنگام پیری بر سر میز غذا خوری شکایت از بی دندانی مینماید می گویند اعنیضرتا کیست که دندان داشته باشد!

بدیهی است در صورتیکه پادشاه از زمان طفولیت در میان چنین اشخاصی پرورش یابد آیا از وی توقع آن توان داشت که در بزرگی حقایق را دیده جنس خود را از سایرین ممتاز ندانسته طریقه خیالاتش با سایرین مختلف نباشد؟ باری تملق بر دو نوع است تملق قولی و تملق فعلی:

تملق قولی یا زبانی و لفظی را بهتر از شعرای ما و خود ما کسی ندانسته از شرح آنها که مثلا مرحوم ندیم باشی به مرحوم حاج ملا باشی گفت شما در علم و فضل و هنر مثل کوه دماوند هستید و مرحوم حاج ملا باشی گفت شما هم مثل کوه ابو قیس قطع نظر نموده و بد کر بعضی از مثالهای تملق فعلی یا تملق کرداری میپردازیم: شبی لوی چهاردهم یکی از عمارات بیلاقی خود رفته نزدیک غروب که وارد آنجا شد

ازینجمله نگاه کرده بصدر اعظم گفت درختهای این خیابان جاوی چشم انداز ما را گرفته اگر نبودند بهتر بود . شب خوابیده صبح بهمان طرف نظر انداخت دید درختها معدوم شده اثری از آثار آنها باقی نیست ! شبانه صدر اعظم متملق آن درختها را که همه کهن سال و عدد آنها باصطلاح بیشمار بود بدون آنکه صدای اره و افتادن درخت اسباب بیدار شدن شاه گردد همه را حکم کرده بود بریده و از میان برداشته بودند !

گویا این صدر اعظم بد طولانی در انداختن درخت داشت زیرا در موقع دیگر قبلاً تهیه کار را دیده یعنی درختهای يك قسمتی از جنگل فنطن بلورا که شاه آنها را دوست نداشت داده بود کف بر کرده ولی آنها را در محل خود برقرار گذاشته و هزار و دویست نفر آدم پنهانی در جنگل گذاشته و سر طنابهایی را که بان درختها بسته بودند بدست آنها داده بعد شاه رابی آنکه مسبوق بشود مقصود چیست بمحلی که آن قسمت جنگل از آنجا نمایان بود آورده و صحبت را طوری بیچاند و گرداند که لوی چهاردهم باز عقیده خود را در باب آن درختها بخاطر آورده و اظهار داشت که این قسمت از جنگل اگر نباشد بهتر است .

صدر اعظم گفت هر آنی که میل مبارک باشد امر بهر مائید این درختها بخودی خود خواهند افتاد .

پادشاه خندیده گفت همین آلان . فوراً صدر اعظم صفیری زده درختها افتادند . شاهزاده خانمی که در آنجا حاضر بود بخانههای دیگر که میگفتند واقماً صدر اعظم معجزه دارد گفت آهسته که اگر پادشاه

از صدر اعظم خواسته بود سر های ما بهمین سهولت بیفتد فوراً صدر اعظم معجزه نموده بیک اشارت سر های ما را بالتمام می انداخت ! گاهی بعضی از عماجات خلوت ممکن است بخطا رفته و خبط نموده مینویسند همین پادشاه چند بیت شعر ساخته و آنها را برای یکی از درباریان خوانده از او پرسید این اشعار چطور است ؟ آن شخص که گمان کرد اول پادشاه مطابق معمول شعر دیگران می خواند و بعد اشعار خود را گفت چندان تعریفی نداشته بلکه بسیار بد ساخته شده است .

پادشاه گفت آیا بنظر نمی آید که سازنده این شعر باید آدمی باشد احمق . گفت بای بای احمق و خیالی هم احمق . آنوقت پادشاه خندیده گفت من خود ساخته ام .

هر قدر آن شخص گفت خانزاد بیک دفعه شنیدن ملتفت خوبی و بدی اشعار نشده اعلیحضرت همایونی بکدفعه دیگر آنها را بخوانند پادشاه گوش نداده گفت همان که اول گفتی صحیح است .

از دانشمندی پرسیدند کدام یک از حیوانات است که انسان میباید بیشتر از او در حذر باشد گفت از حیوانات وحشی نهمت زن و از حیوانات اهلی چایاوس و متمانق .

یکی از کشیشها که اطاعت امر پرنس دو کنطی را فراموش کرده بود چون بمجمع وی در آمد دید شاهزاده در میان جمعیت پشت پاو کرده اعتنائی نمیکند . جلو آمده به پرنس که از سر کردگان نظامی بود گفت یقین دارم حضرت والا مرا جزو دوستان خود محسوب داشته زیرا میدانم هیچوقت پشت بدشمن نمیکنید .

لوی هیجدهم میل با موختن علم شیمی و تحصیل عملیات تجزیه و ترکیب داشته معامی که بحضور مبارك آورده بودند در هنگام عمل گفت اکسیژن و ایدرژن کمال افتخار را دارند که در حضور اعلیحضرت همایونی بایکدیگر مرکب شده تولید آب نمایند .

(۸۰) زن ایوب و بردباری او

شبی که در روز ماسبقش مقاله ایوب و صبر ایوب را در جریده فریده عصر جدید خوانده بودم در عالم رؤیا شیطان را دیدم که گفت در این مقاله يك جزئی سوء تفاهمی شده باید آنرا رفع نمایم : اینکه نوشته شده است این پسر غلام در مقام امتحان صبر ایوب بر آمده و همه گونه بلاها بر سر وی وارد آوردم مقصود بالاصاله امتحان ایوب نبوده زیرا مابین من و طبقه مردها کمتر اتفاق می افتد که مخالفتی روی داده یارنجش از آنان پیدا کرده درصدد اذیت و آزار ایشان که اغلبی از اجزاء ثابتة حزب محترم من هستند بر آیم . بالمعکس از طبقه انات چندان خوشدل نبوده و رضایت خاطر از ایشان نداشته در مورد ایوب عمده مقصود من اذیت و آزار زن ایوب و امتحان نمودن صبر و حوصله آن زن بوده است چرا که اگر بضیاع و عقار ایوب صاعقه وارد شد یقیناً رقت زنش در آن موقع بیشتر از خود او بوده و اگر اطفالش مردند بر همه کس معلوم است که مردن اولاد در مادر بیشتر از پدر اثر کرده اگر ایوب بمرض صعبالعلاج گرفتار شد باز سختی زنش وارد بوده که با کمال وفا و غیرت شوهر را پرستاری و مواظبت می نموده است . چنانکه اگر بتواریخ دقت فرموده و نظری بیندازید ملاحظه خواهید

فرمود که کار مرض ایوب شکور بجائی رسید که اطبای حاذق از همه عاجز
آن عاجز آمدند و همه از صحبتش متنفر گشته هیچ آفریده بقصد او
قیام نمی نمود الا رحمة که حرم شریفش بود با کمال وفاداری و غیرت
مشغول خدمت او شد و چون چیزی از مستملکات باقی نماند روی بمزدوری
آورد. آنچه بدستش افتادی نصفی بنیت صحت او تصدق کردی و
نصف دیگر را طعام خریده به اطعام او شتافتی آنهم نه آنکه مطابق
اختراع نقاش در روی یارو گذارده و صورت خود را از وی برگرداند
باری در هر نوبت که حرم ایوب بمزدوری رفتی من که شیطانم سر راه
بر او گرفتمی که تو را با چنین حسن و جمال چرا مزدوری باید کرد
و حاصل روزگار خود را در حق شخصی که مغضوب نظر خداوند است
صرف باید نمود؟ اینک من یکی از مشاهیر مصرم و مکنتی لائمه و لائحه
دارم بنزدیک من آی ولی حرم ایوب مطلقا بکلمات من گوش نداده و با
کمال غیرت و صمیمیت مشغول ادای وظیفه خود بود پس همه وقت زنها
با من مخالفت ورزیده بالعکس مرد ها با من همراهی نموده و همواره
تشکر دارم از کسانی که چنگیز خان باصطلاح جاویدار ایشان محسوب
نشده این چنگ کهنونی خون ریز و این معرکه جانگداز امر و زوری را بریان نموده
بیچاره زنان را بعزای تازه جوانان نشانده معذک باز زنها دست از وفا
داری خود برنداشته با کمال غیرت و تعصب هر نوع خدمتی بمجر و حین
بدبخت نموده در مریضخانه ها حاضر شده و این اشخاصی را که دوستان
من در خیال تمام کردند نشان هستند بر خلاف میل من پرستاری نموده
دو مرتبه بزندگان امیدواریشان میدهند و من در هیچ موقعی نمیتوانم
از جنس انات تشکری داشته باشم بر عکس برادران خودم که اینقدر

در کارهایی که بر طبق آمال باطنیه من است ترقی کرده اند که دیگر من بکلی بیکار شده و مخصوصاً متمنی هستم که سلام و تشکرات مرا خدمت ایشان عرضه بدارید .

این بود تقریرات شیطان که در ذیل آن ما مینویسیم اگر هم زنی فرضاً بدبشود محققاً از بدی شوهر بوده وقتی که آقایان نویسندگان یعنی مرد های نویسنده چه فرانسوی باشند چه ایرانی بنویسند که دلخراشترین مصایب وارده بر ایوب باقی ماندن زن او بود برای او خانمهای نویسنده حق دارند بنویسند زنی برای تشییع جنازه شوهر بقبرستان آمد بعد از اتمام عمل که مراجعت میکرد در هر قدمی یکمرتبه برگشته بعقب نگاه میانداخت . همراهان سؤال کردند که آیا از شدت محبت و درد فراق است که اینهمه بجانب قبرستان نظر میاندازی ؟ گفت نه والله از شدت وحشت است که اطمینان ندارم آیا بطور صحیح مرده است یا نه ! حال هر قدر آقایان محترم بآن زن میخواستند فحش بدهند ربطی بمانند ندارد .

(۸۱) وضعیت زنها در بعضی از نقاط دنیا

در فرنگستان بسیار دیده میشود زنها بمشاغلی که غالباً مختص بمرد هاست پرداخته متلاً تلگرافچی مخبر جراید و کیل مرافعه و از جمله اجزای ادارات شده در بعضی ممالک مساوی بودن خود را با مردان اعلان و تقاضا نموده میخواهند و کیل و وزیر شده اگر چه نمیتوان ایشان را از این آرزو منع نمود ولی چون کلاً تخلفت زن غیر از مرد و وظیفه زن در عالم غیر از وظیفه مرد است لهذا بهتر آن است که دختران را برای کارهای زنانه تربیت

نموده نگذارند خود را مرد تصور کرده علوم و صنایعی تحصیل نمایند که چندان بدرد آنها نخورده بلکه بالعکس بیشتر اسباب بدبختی ایشان در دنیا خواهد شد .

در کافری هر کافری که میخواهد عیال بگیرد در يك گوشه جنگل یا در بیچ راه انتظار عبور دختری را که پسندیده است کشیده و او را بطرز ذیل نشان کرده یعنی غفلة با گرز یا چماق که در دست دارد ضربتی بکله آن دختر وارد آورده گیج و بیهوشش کرده و بدوشش کشیده بمنزل می آورد اگر مرد نعش را برودخانه میاندازد تا طعمه ماهیان گردد و اگر بحال آمده زنده ماند او را بزنی اختیار نموده در خانه نگاه میدارد .

در کابای افریقا چون مرغوبترین محصولات و مال التجاره ها بچه و فرزندانند که خرید فروش شده دست بدست میگرددند لهذا اهالی میگویند زمین زراعتی هر قدر حاصل بیشتر بدهد بهتر است . در منشاء برز چندان مقید نبوده ولی بر داشت حاصل همه وقت با صاحب زمین بوده و بسا دیده میشود که دو یا سه دانگ آن ملك مزروعی را مال خود قرار داده و کشت زرع نموده باندازه سهم خود فایده برمیدارند . در هندوستان زنها از روی نظامنامه که برای خود وضع نموده اند مرد ها یعنی شوهر ها را بسه طبقه قسمت میکنند : اول شوهر هائی که مردند و دویم شوهر هائی که نیم مردند و سیم شوهر هائی که آنها را باصطلاح خود هو یول هو یلا مینامند و گویا ما لفظ هیول و هیو را از آن استخراج و اخذ نموده باشیم .

شوهرهایی که مردند کسانیند که تمام نفقه و مخارج زنهاى خود را متکفل شده دیگر زن نباید کار کرده همه وقت آسوده و راحت نشسته از جا تکان نمیخورد. شوهرهای نیم مرد آنهائی هستند که فقط نصف مخارج زندگانی را راه انداخته برای نیمه دیگر زن باید کار کرده و زحمت بکشد. بدیهی است احتراماتی که درباره مردها منظور میشود در باره نیم مردها مراعات نشده مثلاً اگر وقتی نیم مرد زن خود را کتک بزند زن حق دارد که کتکها را باو برگردانده بلکه علاوه بالاترین مصیبتهایی را که ممکن است درهند بسر مردها وارد آورد بر سر او وارد آورده یعنی ریشش را بکند. اما هیول هیوها شوهرانی هستند که زن هر کار که دلش بخواهد بکند توانسته شوهر حق هیچگونه تعرض و گفتگو ندارد.

در نیکی دنیا یکی از نویسندگان مینویسد زن تا دوازده سالگی سه‌ره و از دوازده سالگی تا هجده سالگی بابل تا بیست و پنج سالگی کبوتر تا سی سالگی طاوس تا سی و پنج سالگی مرغ خانگی تا چهل سالگی طوطی تا پنجاه سالگی کلاغ تا شصت سالگی جغد و از شصت سالگی بالا نه مرغ است نه زن نه چیز دیگر.

اسیانیولی ها گویند دخترها طلا زنها نقره بیوه زنها مس و پیر زنها محققاً یا سربند یا چدن.

(۸۲) مهمان نوازی

مسافری با همراهان خود در خانه دوستی که چندان پذیرائی او را خوش نداشت ناخوانده وارد شد و مدت‌ها رحل اقامت انداخت.

صاحبخانه محض اینکه آن مهمان را از سر باز کند با همسایه مواضعه نمود و در یکی از شبها که در سر سفره نشسته بودند دفعتاً صدای تیر تفتگی از جانب پنجره خانه همسایه بانند شد و گلوله در همان نزدیکی بزمین خورده فرورفت . مهمان سخت ترسید و پریشان حال شد . صاحبخانه گفت ابداً تشویش واضطرابی نداشته باشید من وقتی يك نفر از مهمانان این همسایه را با گلوله زده و کشته ام او حالا میخواهد تلافی کند شما هیچ کاری باین کارها نداشته باشید و هیچ اعتنا نکرده بگذارید او شما را بکشد تا من ده نفر از مهمانهای او را هدف گلوله بکنم . آن مهمان شام نخورده همان شب نقل مکان کرده بجای دیگر رفت . قطع نظر از این شوخی مهمانداری و مهمان نوازی یکی از خصایص و صفات ممتازة مشرق زمینیان بوده و مخصوصاً در میان اعراب و ایللیات آن را از اولین فرایض حتمیه بشمار در آورده در زمان قدیم و اکنون نیز در اغلبی از جاها هر بیگانه و رهگذری که بشخص ورود نماید یا مسافری که مهمان گردد مقدمش را بخوبی پذیرفته صاحبخانه و کسان وی توجه او را بر خود واجب دانسته و اگر هم دشمن باشد یا در محل خطر باشد باو مهربانی کرده و از هر گونه شری او را محافظت نموده و هیچ چیز از او دریغ نمیدارند . در عرب حکایتی راجع بمهمان و مهمانوازی ذکر نموده میگویند یکی از فرشتگان در هیکل بشر بزمین نازل گشت تا مراتب مهمانداری دوبرادر را که یکی عابد و دیگری راهزن بود امتحان نماید . بمحل عابد رفت . عابد او را راه نداده پذیرفت . رفت بخیمه گاه راهزن . راهزن در آنوقت بیرون رفته زنش مهمان را بدرون خیمه دعوت نمود . مهمان احتراماً

داخل نشده و در يك گوشه صحرای افتاده خوابش در ر بود . چون راهزن آمد و حال بد انمنوال دید خیمه را از جای خود کنده و آن را مانند سایه بان در بالای سر مهمان بر افراخت و چون مهمان بیدار شد غذا آورد . مهمان از خوردن ما حضر امتناع نموده گفت نذر کرده ام امروز غذائی جز بریان هفت عدد دل چیز دیگر نخورم . راهزن برای فراهم آوردن این خوراک از خیمه بیرون رفت ، پنج بز داشت که آنها را کشته دل آنها را بیرون آورد . و برای دو عدد دل دیگر که کسر داشت حیران مانده بود . ناگهان چشمش بدو فرزند خویش افتاد که مشغول بازی بودند . آن دو فرزند را کشته و دل آنها را بیرون آورده غذائی را که نورسیده خواسته بود فراهم ساخت و نزد وی آورد . مهمان از او پرسید آیا تو دارای فرزند نیستی گفت چرا دو پسر دارم گفت تا فرزندان تو ایجا نیامده و با من هم غذا نشوند من دست بجانب این طعام نبرده تناول نخواهم کرد .

راهزن عذر آورده گفت فرزندان من بی تربیت و کنیفند و شایستگی آن ندارند که بحضور مهمان آیند . پرسید اسمشان چیست ؟ گفت یکی علی و دیگری عبدالقادر . و گریه بیخ گلوی او را گرفته از خیمه خارج شد تا مهمان اشکهای او را نبیند . چون راهزن از خیمه بیرون رفت مهمان اسم آن دو پسر را سه مرتبه بزبان آورده آن دو پسر فوراً زنده شده نزد وی آمدند .

راهزن پس از اندک مکث که بیرون خیمه رجعت نمود مهمان را تا پدید و فرزندان خود را مشغول خوردن بریان دید . پس از چند دقیقه

آن فرشته که با آسمان رجعت نموده بود دو باره نازل گشته بعابد گفت اگر صد سال دیگر باز شب و روز عبادت کرده و رهبانیت خود را امتداد دهی هیچ نتیجه نبرده چون مهمان نوازی نداری در بهشت راه نخواهی داشت . و بهراهن گفت تمام تقصیرات تو عفو شده و از جهنم نجات یافته جزو سعادتمندان هستی .

باری در بعضی از مال و طوایف مهمان نوازی نه فقط جزو صفات حسنه و مراتب اخلاقی بوده و بالطبع میبایستی مجرا گردد بلکه در بعضی از جاها تاحدی اجباری بوده یعنی قوانین در این باب وضع شده اهالی میبایستی اطاعت کرده و برطبق آن رفتار نمایند . مهمان داریهای دولتی نیز در تحت ترتیبات معینه بوده ولی در بعضی از ممالک مثلاً در ایران مهمانداری و مهمان نوازی حد بقفی نداشته هر قدر ممکنشان میشد در باره مهمانان خارجهمه ربانی کرده و از هیچگونه پذیرائی خود داری نمی نمودند و کلیتاً از نقطه نظر اخلاقی باید متذکر این نکته بود که مطلقاً اخلاق صاحبخانه باید مقتضی آن باشد که مطیع مهمان بوده یعنی هر چه را که مهمان بخواهد فراهم سازد و اخلاق مهمان مقتضی آنکه مطیع صاحبخانه بوده یعنی هر چه را که صاحبخانه فراهم سازد باید بمنّت قبول نموده با اصطلاح همان باشد که در عبارت معروف میگویند در مورد محمد رضا بیگ و در بارلوی چهاردهم اگر چه میتوانستیم بنویسیم که محمد رضا بیگ حق داشت تمام آن چیز هائی را که در مورد مهمانها خارج در مملکت خود فرضاً دیده بود توقع داشته یا معادل آنها را تقاضا نماید معذک می نویسیم اگر یکی از طرفین برطبق آن تکالیف اخلاقی خود که ذکر نمودیم رفتار کرده بود هیچ مناقشه و گفته گویی پیدا نشده یا صاحبخانه مطیع

مهمان میشد یا مهمان مطیع صاحبخانه ولی هیچیک باطاعت دیگری سر فرود نیاورده و بنا بر این اختلافات حاصله نه تماماً بگردن آن مهمان محترم وارد است و نه بالتمام راجع بآن میزبان مهربان .

(۸۳) زشتی و بدتر کیمی

بدگلی و زشتی از جمله چیز هائیمست که خانمها درباره خود آنها را بدترین فحشها دانسته معروف است یکی از پادشاهان گفتند امروز دو تن از خانمهای درباری باهم نزاع نموده و یکدیگر را کتک زدند کیس های همدیگر را کردند کلماتی رد و بدل نموده و دشنامهایی بیکدیگر دادند که هیچ زبانی قدرت گفتن و هیچ کوشی طاقت شنیدن آنها را ندارد . پادشاه گفت آیا بیکدیگر زشت و بدتر کیب هم گفتند؟ گفتند خیر . گفت پس در اینصورت من بشما قول میدهم که با کمال اطمینان میتوانم آنها را با یکدیگر آشتی بدهم .

بدگلی مخصوصاً تحمل ناپذیر است در صورتیکه منضم باخلاق بد شده میگوبند میرزا ابوالحسن یغما در یکی از شهرها که خیال اقامت داشت عیالی گرفت که وجاهت او را قبل از وقت دلالگان ضمانت کرده ولی از بدبختی در شب عروسی با کمال وحشت دید که بدتر کیمی آن معقوده مافوق تصور بوده علاوه بر این زن مبتلا بمرض وسواس است . یغما این جنبه اخلاقی را که اسباب تلخ شدن زندگی خود و دیگران است وسیله نجات خویش قرار داده چون بیستر رفت خویشتن را بخواب زده بلافاصله آثار آن مرضی را که گاهی در اطفال دیده میشود از خود بروز داده یعنی محقق داشت که با کمال شدت مبتلا به

ناخوشی بول در فراش است . زن با کمال اوقات تلخی از جا برخاست
و در همان دل شب کنیز کان را صدا زده تا صبح مشغول شست و شو و
آب کشیدن اثاث البیت بود . یغما در ضمن عبائی بسر کشیده و در گوشه
خوابید . شب دیگر نیز بهمین قرار رفتار نمود تا وقتی که آن
زن بیزار شده شکایت نزد قاضی برد . قاضی یغما را احضار نموده و در
حضور زن باو گفت جناب میرزا از قراری که میگویند بعضی حالات که
مختص بیچه هاست از شما بروز نموده میخواستم بدانم آیا این مسئله
واقعیت دارد یا نه و سبب آنکه این قبیل اعمال از متل شما شخصی صادر
میگردد چیست ؟ یغما گفت بلی با کمال افسوس عرض میکنم که من خود
نیز خجلت زده و متحیرم از بدبختی بمحض آنکه چشم بهم میگذارم
چنان خوابهای هولناکی میبینم که بکلی اختیار را از من سلب نموده و
بلا اراده مصدریک رشته عملیاتی میکردم که شکایت از آن نزد جناب عالی
آورده اند . قاضی گفت چه قبیل خوابها؟ گفت مثلاً میبینم در وسط دریای
بر انقبالی که هیچ ساحل آن پدیدار نیست دیواری خیسیده و کم عرض
که از یک ردیف خشتهای خام بنا شده چند ذرع سر از آب بیرون آورده
در روی دیوار شتر مستی برهنه و بدون مهار که من بر آن سوارم
لاینقطع کردن دراز نموده و سر بجانب دریا میبرد که آب بنوشد در
هر آن چیزی نمیماند که یا من از روی آن شتر سریده بدریا سرنگون
شوم یا آنکه مرا با خود بقعر دریای پر طوفان فرو برده قاضی گفت
جناب میرزا حق بجانب شماست که با این قبیل خوابها از ترس فقط ادرار
نموده من اگر بجای شما بودم کار دیگر میکردم !

زن گفت پس در این صورت مهرم حلال و جانم خلاص !
ولی بدگلی تحمل پذیر است در صورتیکه خوش خلتی آن را تکافی
نماید و بلکه بالاتر از آن مکرر نوشته اند که بدگل مهربان بهتر از
خوشگل پر افاده است .

میگویند اغاب حیوانات نرشان خوشگلتر از ماده بوده خروس از
مرغ طاووس و قرقاول نر از ماده قشنگتر و زیبا تر و شاید این حکم
شامل حال افراد بنی نوع بشر نیز شده مرد ها کایه خوشگلتر از زنها
باشند تا زنها چه بگویند ولی این محقق است که پیر زن از پیر مرد بد
گلتر و تحمل ناپذیر تر بوده هر چند باز در این مورد باید دید که
پیر زنها چه میگویند .

در عرب حکایتی است که آن حکایت را مرد های پیر بدتر کیبی
که میخواهند زهای جوان خوشگل بگیرند باید در مد نظر داشته
میگویند شیخ بسیار دولت مند بدتر کیبی که موهای سفید داشت در رهگذر
زنی را بنظر در آورد که با وجود مستور بودن با چادر و مقنعه منظر
وی قلب او را جذب نموده بآن زن گفت اگر شوهر نداری من حاضرم
که تو را باز دواج خویش در آورده و هر چه خواسته باشی بی مضایقه
خواهم داد و اگر شوهر داری از خداوند مسئلت میکنم که تو را بشوهرت
بخشیده سعادت وی را پایدار نماید . زن گفت شوهر ندارم ولی چهره
من چندان مطبوع نبوده و موهای من سفید است با این حال گمان ندارم
طالب من بوده و مرا خواسته باشی . گفت بلی همینطور است و دیگر
مکت نکرده راه افتاد . زن او را صدازده آهسته با کمال فصاحت و ملاحظت

بوی گفت سن من هنوز به بیست نرسیده و اعلا درجه حسن و جمال را داشته لبان لعل چون خون کبوتر سواد زلف چون پر پرستوك و شوهر هم ندارم اما خواستم بشما معلوم کنم که من هم آن چیزی را که شما دوست ندارید دوست ندارم .

اشخاص بدتر کیب معروف نیز مانند خوشگل‌های نامی در نوار پنج و روایات ذکر و ضبط شده در باره یکی از شعرای فرانسه که بکثرت بدگلی سرشناس است همان حکایتی را که مانیز در انشآت خود داریم ذکر نموده میگویند خانمی او را نزد نقاش برد تا پرده شیطان را از روی او بسازد معذک آن شاعر ببدگلی خود چندان اعتراف نکرد میگویند وقتی در میدان جنگ تن بتن بایکنفر صاحب‌نصب بدتر کیبی مقابل شد گفت من بدلیلی که ذکر میکنم با تو نخواهم جنگید و آن دلیل این است : اگر تو مرا بکشی جانم را بخت از دست داده هیچ مایل بدان نیستم و اگر من تو را بکشم باز برای من ضرر داشته زیرا ا نوقت پس از تو در دنیا من اول بدکل خواهم بود .

(۸۴) ماندارن و قتل ماندارن

لفظ ماندارن که آنرا از لغات قدیمی مشرق زمین مشتق یا از لغات تازه ساز و نو ظهور میدانند در فرنگستان بحکام و اولیای امور ممالک چین اطلاق شده در چین مردم را هفت طبقه قسمت میکنند که طبقات عالیة آنها ماندارنها و نظامیان و طبقات سافله کسبه و مزدورانند . ماندارن ها یا رؤسای کشوری که بوزارت و حکومت و اغلب کارهای دولتی گماشته میشوند بر حسب شأن و مقام خود القاب مختلفه از حضرت

اقدس والا گرفته تا نواب والا واقسام جناب دریافت نموده لقب جنابی در چین دارای هجده مرتبه واقسام است که ترجمه آنها بدون ملاحظه نظم و ترتیب تقریباً از قرار ذیل است :

جناب فرانتهخاب . جناب کرانتساب . جناب با استطاب . جناب عالی خطاب . جناب طوفان عتاب . جناب بدگو مجاب . جناب بددل کباب . جناب دشمن خراب . جناب دل آفتاب . جناب کف چون سحاب . جناب نابرده خواب . جناب ناخورده ناب : جناب آگه حساب . جناب روشن کتاب . جناب گفته صواب . جناب کرده مثاب . جناب شوکت مآب جناب مجدت نصاب .

باری گفتگوی مادرماندار نه است یعنی فی الحقیقه گفتگو در ماندارن وقتل ماندارن است .

ژان ژاک روسو که گمان میکنیم برای خوانندگانش ما فقط اسم بردن او بهترین تذکرات کافی از شرح حالات او باشد يك مسئله دقیقى طرح نموده میگوید در کمال تنگدستی و عسرت واقع شده راه بردار بجائی نبوده برای نان شب محتاجید اطفال شما برهنه و عریان و کسان شما فریاد های الجوع الجوع زده خودتان از کمال فقر و پریشانی نزدیک است دیوانه شده در روی میز تحریر شما در يك گوشه مدبری تکه مانند نصب شده است که هر گاه با انگشت بروی آن اندک فشاری وارد آورید در اقصی بلاد ممالک بعیده مثلاً در یکی از نقاط چین ماندارن پیر مردی که عمر خود را کرده ولذتهای خود را از دنیا برده بکلی بلا عقب و بلا وارث و وجود او در دنیا بلا ثمر است از اثر فشار بر

آن تکه که بجز شما کسی دیگر این خاصیت را نمیداند فجأه نموده بهلاکت میرسد و بلا فاصله ثروت هنگفت او بشما منتقل میشود یعنی تمام دارائی آن ماندان بدون هیچگونه تأمل و انتظار و بی آنکه احدی ملتفت گردد خالص و نقد شده از راه آسمان باطاق شما نازل گشته و بی آنکه هیچوقت در دنیا کسی بداند که چه شد آن دولت را متصرف میشوید . آیا این کار را خواهید کرد و بآن تکه فشار وارد می آورید یا نه ؟

« حروفچین : جواب فوراً »

در جواب این سؤال یکی از نویسندگان فرانسه میگوید کمتر وجدانی یافت میشود که حکم بانجام این کار نداده و مانع از اجرای آن گردد .

دیگری میتویسد من خود این کار را نخواهم کرد ولی باطاق همسایه بدبخت خویش هم نخواهم رفت که دست او را گرفته مانع از این کار شوم .

دیگری از نویسندگان بزرگ فرانسه که نوک قلمش گاهگاهی آمیخته بشوخی است مینویسد در صورتیکه محقق باشد که بی آنکه من در پاریس از روی صندلی خود اندک حرکتی بنمایم و بی آن که احدی ملتفت گردد که من از چه راه تمول یافته و فقط حرکت انگشت یا اشارت ابرو برای انجام این کار کفایت نماید بدیهی است آن ماندان چه پیر باشد چه جوان چه علیل باشد چه سالم چه بسلا وارث باشد چه صاحب اولاد من . . . من . . . من این کار را نخواهم کرد .

ولی مادر نوبت خود مینویسیم در صورتیکه آن شخص دارای

پایس باطنی بوده و آن پایس باطنی هم این کار را جایز ندانسته و بقدری قوی باشد که مانع از انجام آن گردد بدیهی است آن شخص این کار را نکرده و الا محققاً خواهد کرد . و باز بدیهی است که پایس باطنی اگر مبنای آن بر عقاید تعبدی باشد دارای این قدرت نشده و این قدرت بوجود نمی آید جز وقتیکه مبنای پایس باطنی بر عقاید عامیه یعنی بر اصول معرفه‌الروح تجربیتی باشد و آنوقت هم بسته بدرجه ترقی روحی است که بواسطه زندگانی های متوالیه سابقه بر هوا و هواها کاملاً غلبه جسته یا نجسته باشد تا این کار را بکند یا نکند .

باری بازی ماندان و قتل ماندان را تیز ساخته و در تماشا خانه های پاریس بمعرض نمایش در آورده باین تدبیر عاشق مفاوکی به وصال معشوقه یرادعای خود رسیده ولی از یکنوع خوشبختی که مختص بافسانه و تماشا خانه هاست ماندان از فشار بر تکه هلاک نشده و پس از زنا شوئی آن عاشق و معشوق و از راه دیگر متمول گشتن ایشان کیف یر از اسکناس و جواهر که چندی قبل از اطاق ماندان پرواز کرده رفته بود در موقعیکه ماندان مشغول جای خوردن است از هوا رجعت کرده یریش پای او افتاده و فوق العاده اسباب تعجب و مسرت خاطر جناب ماندان فراهم میگردد . معلوم میشود عاشق مفاوک آدم بسیار خوبی بوده و بکلی برعکس کسانی است که بی آنکه خود نیز در ضمن فایده برده باشند ماندان را میکشند .

(۸۵) لاطار و عینک حقیقت بین

تنبلی و میل بدولتمند شدن دو صفتند که عقلاً بایکدیگر جمع نشده

ولی از آنجا که آدمیزاد طرفه معجونی است بسیار دیده میشود که این دو صفت در يك شخص واحد وجود داشته و اغلب اسباب کار خود را فراهم آمده فرض نموده مثلا لا طار را از جمله وسایلی میدانند که بتوسط آن ممکن است انسان متمول گردد بی آنکه زحمت کشیده و کار کند . اگر چه این وسیله چندان مجرب نبوده و غالب اشخاصی که دنبال اینکار میروند خانه خراب شده آنرا هم که دارند از دست می دهند ولی همین يك خیال که یکوقتی ممکن است من بپریم ایشانرا از این جاده منحرف نکرده اینقدر میروند میروند تا وقتیکه دیگر قدرت رفتن نداشته باشند . و همیشه اتفاقاتی را که باصطلاح بعد از قرنی برای یک نفر از هزار نفر ممکن است رو داده باشد در مد نظر گرفته و دنبال آن رفته ولی اتفاق را نباید مبنای کار قرار داده و همینکه يك وقتی دیده شد است شخصی که زمین را میبکند گنج پیدا نموده نباید شب و روز بکندن زمین پرداخته و گمان کنند از این راه دولت مند خواهند شد .

مسئله لا طار که مقصود از آن لا طار حقیقی است در چین و فرنگستان شیوع داشته خوشبختانه در ایران هنوز آنرا آنقسمیکه باید نشناخته و از ضرر های آن معافند .

در اینجا يك حاشیه بسیار کوچک رفته و وعده میدهیم که بزودی باصل مطالب رجعت کنیم : کشیشی بيك نفر قمار باز نصیحت داده و او را از قمار منع کرده میگفت زنهار گرد قمار مگرد که کوچکترین ضرر های آن اتلاف وقت است .

لفت همین است که میفرمائید مخصوصاً چقدر وقت انسان در بر
زدن ورق تلف میشود!

باری کسانی که بلیط های لاطار خریده و ذوق این بازی در کله
آنها جایگیر شده است برای انتخاب عدد و نمره بلیط بچه وسایل عجیب
و غریب دست زده و چه تدبیرات بکار برده غالباً عددی را که در يك
موقعی بگوش آنها بر میخورد در ذهن خود نگاهداشته و بلیطی را که
دارای همان عدد است خریده گمان میکنند همان عدد بیرون آمده لاطار
را خواهند برد. شخصی در خیابانها راه میرفت و متصل فکر نموده تمام
توجهش مصروف بآن بود که کدام بلیط را خریده و کدام عدد را
انتخاب نموده خبردار درشکه چپها را نشنیده زیر درشکه رفت و يك
پای او خورد شده بجای آنکه ناله و فریاد کشیده داد و بیداد کند درشکه
چی را صدا زده و التماس کنان گفت خواهش مندم نمره درشکه خود را
بمن بگوئید چیست تا مطابق همان نمره بلیط بخرم. واعظی در بالای
منبر بر ضد لاطار طوفان نموده میگفت این چه دیوانگی است که پول
خود را تلف کرده مقداری از ثروت خویش را بخیال آنکه نمره سیصد
و پنجاه و شش یا پانصد و هشتاد و نه خواهد برد بیاد فنا داده و بخیال
موهوم خود را خانه خراب میکنید. هنوز از منبر پائین نیامده بود که
بیرزنی لاطار باز نزدیک او شده و مداد و کتابچه بیرون آورده گفت
آن دو نمره را که در روی منبر گفتید یکدفعه دیگر لطف فرموده
بگوئید تا من یاد داشت نموده شاید از برکت وجود شما بمقصود برسیم.
شخصی که بدون عیال زندگی مینمود خدمتکاری داشت که از سنین

زندگانی مراحل زیادی طی نموده و زیاد بدگل بود روزی آن خدمتکار نزد وی آمده گفت امروز سه فرانک بمن بذل فرمائید . گفت برای چه میخواهی ؟ گفت دیشب خواب دیده ام که بلیت نمره دو هزار و دو بیست و بیست و دو یکی از سهام بزرگ را در لاطاری که چند روز دیگر خواهند کشید برده خیال دارم آن سه فرانک را داده بلیت مزبور را بخرم . آقا آن سه فرانک را باو داد و اتفاقاً چند روز بعد که لاطار کشیده شده بود بمحل لاطار رفته با کمال تعجب دید که اعلان کرده اند نمره دو هزار و دو بیست و دو صد هزار فرانک برده است ! چون بخانه آمد و خدمتکار خود را دید که هیچ اظهار بشاشتی نکرده مشغول کارهای همیشگی است دانست که آن خبر هنوز بگوش آن زن نرسیده است . او نیز اطلاع نداده و بخيال این افتاد تدبیری بکند که آن صد هزار فرانک را بجانب جیب خود رهسپار نماید و برای این کار مصمم گشت که خدمتکار را با آنکه گفتم پیر و بدتر کیب بود بمازدواج خویش در آورده و در این اقدام هیچگونه تأخیری جایز ندانسته بفوریت درصدد انجام کار بر آمد . پس از اجرای صیغه و مراجعت از کلیسیا بآن زن گفت آیا هیچ میدانی که بلیت توجقدر یول برده است ؟ گفت کدام بلیت ؟ گفت همان بلیت دو هزار و دو بیست و دو که آن روز با سه فرانک من خریداری نمودی . گفت خیر آن روز من از خریدن بلیت لاطار منصرف شده آن سه فرانک را دادم يك جفت جوراب خریدم .

دربازی عينك حقيقت بين نیز ذکرى از لاطار شده بازی مزبور از

معروف برای تماشاخانه های پاریس ساخته این بازی از کتاب مادام ژیراردن که از نویسندگان فرانسه است اقتباس شده خانم مزبور مینویسد سیاح جوانی در یکی از اقصا بلاد مجارستان بملاقات فیلسوف سالخورده که در اواخر سراسیمبی عمر در يك مغاره از کوه انزوا گزیده بود رفته آن پیر مرد عینکی باو یادگار داد که با آن عینک بطون اشخاص و اشیاء کشف و دیده شده خیالات و مقاصد باطنیه هر کس را بتوسط آن در عمیقترین زوایای قلب و دماغ مشاهده توانستی کرد . مشاهدات خوب یا مکاشفات بد از آن عینک بدست آمده گاهی در بطون گل زهر جانگداز دیده و گاهی در زیر صورتهای کریه المنظر صفات بسیار پسندیده کشف نموده امید بيك نظر در موقعی مبدل بیأس و یأس در موقع دیگر مبدل بامید گشته آنچه را که دیگران پس از مرارتها و خراب شدن بصره ها بحقیقت آن بی برده و ملتفت میشدند آنجوان در همان نظر اول با عینک دیده باطن البطون همه چیز و عمیقترین نیات همه کس در برابر چشمش ظاهر و هویدا گشته مثلا وقتی که واعظ بالای منبر رفته یا ناطق شروع بنطق کرده یا قاضی محکمه را افتتاح نموده یا یکی از رجال دولتی شغل و کاری را بعهده میگرفت میدانست که مقصود بالاصاله و نیت باطنی هر يك از آن اشخاص چه بوده از مشاهدات خود گاهی لذت برده و گاه رنج و مشقت میکشید .

در بازی عینک حقیقت بین یکی از نجیبزادگان آلمانی با کنت ناشناسی که همان سیاح جوان بود در راه آهن دوست شده در شهری وارد میشوند با هم در يك مهمانخانه منزل میکنند . در دهلیز آن مهمانخانه بقية السیف بایطهای لا طار عمارت بیلاقی بسیار مفصلی را که

روز بعد کشیده میشد بفروش رسانده نجیب زاده از کنت میپرسد آیا شما از این بلیتها نمیخرید؟ میگوید نه من بقدر کفایت متمول بوده احتیاجی باین عمارت ندارم در صورتیکه میدانم نمره بیست و سه آنرا خواهد برد. مهمانخانچی که این کلام را میشنود نمره بیست و سه را بدست آورده میخرد و روز دیگر آن عمارت را میبرد. نجیب زاده اظهار تعجب کرده بکنت میگوید از کجا دانستید که نمره مزبور خواهد برد؟ کنت میگوید فقط حدس زده اکنون هم حدس میزنم که این مهمانخانچی امشب با یاران خود بمناسبت این خوشبختی که برای او روداده است شیلان کشیده و مشروبات زیاد خورده مست و لایعقل شده میافتد و در این بین مهمانخانه آتش گرفته تکلیف ما این است که از اینجا نقل مکان کرده بجای دیگر برویم. همین کار را کرده و نجیب زاده آتش گرفتن مهمانخانه را بچشم خود دیده بر تعجیبش میافزاید و مصاحبت کنت را مغتنم شمرده او را چند روزی که بسر کشی املاک خود میرفت وعده گرفته باهم با املاک مزبور رفتند. اقوام نجیب زاده نیز در آن محل بوده مقدم کنت را بخوبی پذیرفتند. روزی که قصد شکار داشتند کنت به نجیب زاده میگوید از سوار شدن باین اسب قزل اجتناب نما زیرا این اسب امروز را کب خود را بزمین میزند و یک دنده او را خواهد شکست نجیب زاده سوار بر اسب دیگر شده جاوداری که سوار بر اسب قزل شده بود بهمان پایه گرفتار آمده در مراجعت نجیب زاده اصرار نموده دلیل صائب بودن این همه حدسها را از کنت جویا میشود. کنت بالاخره بروز داده میگوید تمام این چیزها مربوط بخاصیت عینک من است که نه فقط بطون اشخاص و اشیاء را بروز داده بلکه آینده را نیز دیده و چنانکه

ملاحظه نمودی هیچ چیز در دنیا برای من نهفته و مستور نمیماند .
نجیب زاده چند ساعتی عینک را امانت گرفته و بیچشم خویشتن
گذارده اطراف خود را ملاحظه میکند .

اولاً میبینید تمام دوستانش که باواظهار ارادت میکنند دروغ گفته
تانیاً نامزدش جز مال و دولت او بچیز دیگر نظر نداشته تالئاً از تمام
آن اشخاص فقط دختر دایه اوست که واقعاً او را دوست میدارد. خانمه
این بازی بالاخره آن میشود که نجیب زاده با دختر دایه عروسی نموده
مجلس با ساز و آواز تمام میشود . «اعلم الدوله»

عینکی که بیچشم مدیر روزنامه ما است تقریباً شبیه بهمین عینک
حقیقت بین است . «حروفچین»

(۸۶) لاله رخ

سرگذشت منظومه لاله رخ که از شاعر معروف انگلیسی طماس
مور قبل از نوشتن و قبل از اینکه اول بیت آنرا بگوید حق التالیقش
را بمبلغ هفتاد و پنج هزار فرانک خریدند در لندن بطبع رسیده : مقدم سفیر
عبدالله پادشاه بخارا در کمال شکوه و جلال در دهای پذیرفته شده عبدالله لاله
رخ دختر اورنگ زیب را برای پسر خود علیرئیس خواستگاری نموده
اورنگ زیب امیراطور هند این وصلت را پسندیده در صدد انجام مراسم
آن بر میآیند .

وقتی که لاله رخ با دستگاه مفصل وارد وی مجالی ازدهلی حرکت
کرده عازم بخارا میگردد يك نفر از وزرای پدر موسوم بفضل الدین
همراه او شده این وزیر درهر کوچکترین موردی ایراد های بزرگ
بزرگ گرفته و درهره موقعی اظهار عدم رضایت کرده بطوری که لاله رخ